



محاكمه فردوسی در پایتخت غزنویان

محاكمه حكيم پيروز پارس، فردوسی توسی در برابر شاه آغاز شد. فردوسی دستار سپید دهقانی را که ققیان نیز به رنگ های سبز و سیاه به سر داشتند از سر باز کرده و با گیسوان بلند و قامتی استوار و لبی خندان ایستاده بود.

قاضی ابوبکر بغدادی که چهره خشن و دستاری سیاه بر سر داشت نسخه ای از موارد اتهام فردوسی را به شاه داده و در کنار تخت شاه بر منبری کوچک که جایگاه ویژه قاضی القضاة بود نشست. چون قاضی قامتی بلندتر از شاه داشت و دستار سیاه بر سرش نیز قد او را کشیده تر کرده بود هنگام نشستن هر دو در یک اندازه بودند. شاه پس از شنیدن موارد اتهام از فردوس پاسخ خواست: فردوسی سر فراز و بلند قامت پیش آمده گلوئی تازه کرد و بالبخندی به لب اشاره به شاه و قاضی ابوبکر کرده و گفت:

چو باخت منبر بر بر سر شود همه نام بو بکر و عمر شود تبه گردد این رنج های دراز نشیبی دراز است پیش فراز ز بیمان بگردند و از راستی گرامی شود کز وی و راستی کشاورز جنگی شود بی هنر ز یاد و بزرگی نیاید به بر ز نفرین بداندند باز آفرین شود بنده ای هنر شهریار ز یاد و بزرگی نیاید به کار از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخن بانه کردار بازی بود زبان کسان از پی سود خویش بچویند و دین اندر آرند پیش قاضی ابوبکر بغدادی با فریاد از فردوسی می خواهد که خاموش شود و از خود دفاع کند و خطاب به شاه می گوید فریان آن وجود شریف شوم جمله ما! دیدید و شنیدید که چه بی حرمتی هابه شما کرد.

شاه با خنده می گوید: به ما بی حرمتی نکرد، ما چیزی از بی حرمتی به شاه نشنیدیم اما به ققیان ما و ترکان و تازیان که در صف شامبازانند آری.

و شاه از فردوسی می خواهد تا درباره ۵ مورد اتهام سخن بگوید. فردوسی: نخست می گویند که من تبلیغ مجوس سبگری می کنم، مجوس یکی از ادیاتی است که در قرآن به رسمیت شناخته شده است. فردوسی نشانی آیه را می دهد و آن را می خواند پس اگر هم من زرتشتی باشم قرآن و اسلام جان و مال مرا محفوظ داشته است و نیز در سرزمین تحت حکومت محمود شاه نیز ما امن و امنیت داریم:

چو در ملک سلطان که چرخ ستود بسی هست تر ساو گبر و یهود کز ایشان به جز به کفایت کنند زرو مال و خونشان حمایت کنند گرفتند در ظل عدلش قرار شده ایمن از گردش روزگار چه باشد که سلطان گردون شکوه رهی را شمارد یکی زان گروه؟! دوم تشویق جوانان به نام های ایرانی، این فرمان شاه بود تا شاهنامه را بسرایم و اینکه که مردم ایران با نام های زیبای کیخسرو، کورش، داریوش، گیو، نوشیروان، ایراندخت، پوراندخت، آرتیمس و آنهایی آشنا شده اند خود این نام های زیبا را برای فرزندان خویش برگزیده اند.

## «سیر گذشت فردوسی» «سیاوش اوستا»

سوم کمک مالی رساندن به گروه های مبارز، کدامین گروه های جنگاور و مبارز؟! من دهش ها و مهربانی های شاه که به من میداده است را با تهنیتستان و بینوایان شهر تقسیم کرده ام زیرا در دنیا چشم داشتی به دارائی آن ندارم. اگر تمامی آن تهنیتستان و بینوایانی که من دهش های شاه را به آنها بخشیدم ام، شورشیان و گروه های جنگاور مبارز که علیه نظام هستند، مشکل شماست نه من. شما آنها را تهنیتست و بینوایان بیکار نگهداشته اید و به وظایف انسانی و دینی خود عمل نکرده اید پس شما باید به جای من در اینجا محاکمه شوید و شاه از شما باید توضیح بخواهد نه از من.

بروید و سروده های مرا بخوانید، که در روز کاران کهن که هنوز جهل و فقر و بدبختی های شما صحراگردان گریبان مردم و سرزمین ما را نگرفته بود ما پیام آوران ابر طلبی داشتیم:

همی گفت هر کو توانگر بود تهنیتست با او برابر بود نباید که باشد کسی بر فرد تو انگر بود تار و دردش بود جهان راست باید که باشد به چیز فرونی تو انگر حرام است نیز زن و خانه و چیز بخشیدن نیست تهنیتست کس با تو انگر یکبخت بود هر آن کس که او خیر برین دین بود

زیزدان بدان دیونفرین بود چو بشنید در دین او شد قباد بگیتی ز گفتار او بود شاه و راز شاه بنشانند بر دست راست ندانست موبد که جایش کجاست بر او شد آن کس که درویش بود دگر نانش از کوشش خویش بود بگرد جهان تازه شد دین اوی نیارست جستن کسی کین اوی چهارم خبانت به اعتماد شاه! من همواره گوش به فرمان او هستم، این شما ققیان هستید که به اعتماد او خبانت می کنید و مردمش را به گونه ای دیگر آموزش می دهید. آموزش و پرورش و قضایای که شما به فرزندان این بوم و بر می آموزید جهل افزاست نه دانش افزا؟!!

من بر آتم که تازه نده ماند تنم بن و بیخ بد از جهان بر کنم اما شما چنان کرده اید که: بر آمد ز شاهان جهان را ققیان نهان شد ز رو کشت پیدا پیشیز همان زشت شد خوب و شد خوب زشت

شاه راه دوزخ پدید از بهشت دگر گونه شد چرخ گردون به چهر از آزادگان پاک ببرد مهر و من همواره در سروده هایم شاه راستی می کنم اما شما مرتب او را به خاطر مهرش به ایران سرزنش می کنید:

بگویم به تأیید محمود شاه بدان فر آن خسروانی کلاه بدان کین و داد و بدان رزم و بزم بدان امر و نهی و بدان رأی و عزم اگر بخت یکبار یاری کند برین طبع من کامکاری کند بگویم همین داستان شگفت کز آن مرد دانا شگفتی گرفت که شاه جهان جاودان زنده باد بزرگان کیتی و رابنده باد قاضی ابوبکر بغدادی از یک لحظه سکوت فردوسی برای تازه کردن نفس بهره می برد و فریاد می زند:

این سروده های کفر آمیز غیر اسلامی تو در میان قرمطی ها و رافضی ها و دیلمی ها دست می گردی، تو آنها را برای سلطان محمود می سرائی یا برای دشمنان او؟! فردوسی: سروده بسان پر نده ایست که بال می گیرد و به هر کجای رود

شاعر در سرودن آن دخیل است اما در پرواز آن، نه.

## از چاهی که عمر بر ایمان کند تا چاه جمکران...

### پرویز صیاد

#### از هر دری سخنی گفتار تلویزیونی

از چاه جمکران می گویم، چاهی که به بهانه آن و توسل به روایات منسوب به آن، حکومت جمهوری اسلامی و دولت فخریه آقای احمدی نژاد دمیدن به تنور پرورش کرده و خاموش خرافات را - به خصوص در میان نسل جوان - تشدید کرده است.

می گویند عمده آن که موجب بگیر و گوش به فرمان را مأمور کرده اند در اطراف چاه با تشکیل و تطویل صف های مصنوعی - البته زنانه و مردانه - مردم را در حرکت به سوی آن و انداختن پول و سکه و نامه و عریضه در آن، ترغیب کنند.

و مردم هم، به خصوص آنها که جز معجزه و ظهور حضرت و امدادهای غیبی مقرر دیگری برای خروج از منجلاب موجود نمی شناسند، این خدعه حکومتی را باور کرده، هر روز به صف زائران جمکران می پیوندند.

قبل از هر چیز پیشنهاد من آن است کمی به «اسطوره چاه» ببیندیشیم. چرا چاه؟ در حالی که در همه مذاهب، مقدسان به آسمان عروج می کنند و مؤمنینی که چشم به راه ظهورشان هستند دیده بر افلاک دارند تا قدوسشان از عالم بالا به زمین بیایند، چگونه است که ما شیعیان امام غائب و عزیزمان را به قعر چاه فرستاده ایم؟

آنهم چاهی که چندین قرن حوالی سلمه بود و بعد به اطراف قیفل مکان کرد!

واقعاً چرا چاه؟ جایی مناسب تر، مصفا تر، بالاتر یا دست کم امیدبخش تر از چاه نمی شد برای نجات بخشیمان در نظر گرفت؟ آیا «اسطوره چاه» قابل تعبیر نیست به این که ما ایرانی ها از چاله ای که اسلامیان متجاوز پیش پایمان کنند، خود را به چاه سیاسی شیعه انداختیم؟ و حال رستگاری مان در آن است که

خلیفه دست را بر روی شانه فردوسی نهاده و بالبخندی خواند: هر پایه مردافزون کند سراز جیب اقبال بیرون کند هنر از خردهست بایسته تر بدن راز جان گشته شایسته تر آنگاه که پاسخ خلیفه به محمود شاه رسید هفتتاما گذشت تا اندیشمندان غرغنه توانستند معنی «الم و السلام» را برای او پیدا کنند. محمود شاه که ۳۰ سال همسخن و هممنشین فردوسی بود فهمید که این پاسخ را او نوشته است پس جواب خلیفه را با سروده ای از فردوسی داد:

اگر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان افراسیاب فردوسی در بغداد فرصت می یابد که تمامی کاستی های شاهنامه را ببرد و آن دفتر را به پایان ببرد: کنون عمر نزدیک هشتاد شد امیدم به یکبار بر باد شد ز هجرت شده پنج هشتاد بار که گفت من این نامه شاهوار با پایان پذیر می سرودن شاهنامه، فردوسی به زادگاه خویش باز می گردد، روزی که کاروان هفتاد نفره فردوسی وارد توس می شود تمامی مردم شهر و روستائیان و دهقانان اطراف با ساز و آواز و رقص به پیشپای فرزند زنده ساز تاریخشان می آیند.

خستگی سال های سفر فردوسی از دوش فرو می ریزد آنگاه که می شوند جوانان و کودکان سرزمینش سروده های او را زمزمه می کنند. فردوسی به محض این که در خانه مستقر می شود می گوید که باید نامه هایی را در کنار این نامه های پرافتخار شاهنامه جاودان کنم و اینان کسانی هستند که طی این سالها مرا یاور بودند.

بقیه در صفحه روبرو



برای تنفس هوای آزاد و سالم آزادی، همراه امام غائب مان از آن چاه خود ساخته و خود را در آن به اسارت کشانده، بیرون بیاییم؟

حلال بپردازیم به کاربرد جدید «چاه» در جمکران: بعد از خیابان کشی و چراغانی از قم به جمکران که شکوفائی اقتصادی در منطقه و نتیجتاً اضافه قیمت سرسرم او زمین های اطراف مسیر را فراهم آورده است، این وجه مادی و کاملاً چشمگیر قضیه را جا دارد دانشجویان و پژوهشگران محلی روشن کنند که زمین های بایر و بی ارزش قبلی را امروزه چه کسانی صاحب اند و چه افراد یا نهادهای بر امر خرید و فروش آنها نظارت و دخالت دارند.

وجه به ظاهر معنوی و در باطن سیاسی ماجرا اما سفر آقای خامنه ای به قصر و مسجدی است که در جوار «چاه» ساخته اند و اعلام شده معمولاً چهارشنبه ها صورت می گیرد و چرا چهارشنبه ها؟ شاید این مقدمه ای است تا چهارشنبه سوری، این رسم بازمانده از دوران زرتشتیان - که خارجشمر رژیم اسلامی شده است - اما ظن قوی تر از همه بر آن است که وقتی حکم گردن زدن آخوندها، با مهر و امضای امام غائب زیر نامه آقای احمدی نژاد از چاه در بیاید، آقای مشکینی خواب نما خواهد شد که: مع الاسف زیر فشار خوراها سکه و اسکناس و کاغذ و طومار که مردم در چاه ریخته اند، حضرت زبلم لال - یعنی زبان آقای مشکینی لال - غالب تهی فرموده اند و به این ترتیب ولایت فقیه تا ابدالدهر وارث و حافظ منافع امام غائب خواهد بود.

تا فرصتی دیگر شما را - چون خود - در انتظار رسیدن اولین مجموعه روایات طنزآمیز و شوقگوئی های امت مسلمان در رابطه با چاه جمکران و ظهور حضرت و شتابان در گردن زدن هر چه آخونده می خواهیم، امین

### برخی ملاحظات پیرامون کار تشکیلاتی

اما در ایران فردا دوران اینگونه شارلاتان بازی ها به پایان خواهد رسید. هر چند در جریان انقلاب اسلامی روشنفکران ایرانی با رفتن به زیر قبای خمینی خاطره خوبی از خود بجای گذاشتند اما این بدین معنی نیست که مردم به آنها اعتماد نداشته باشند. مردم برای کسی که نتواند آنها را به لحاظ فکری تغذیه کند و از قدرت تولید فکری سیاسی اجتماعی بیش از سطح معمول جامعه برخوردار نباشد تره هم خرد نخواهند کرد. یک حزب سیاسی ایرانی نباید اختیار کار را به دست توده کم سواد خود بدهد و گرنه حکم ناپودی خود را امضاء کرده است. نباید کیفیت را فدای کمیت کرد، آنهم کمیت تبعیدی.

کمیت حزبی در شرایط تبعید مهم نیست. نه لنین و نه پل پت و نه فیدل کاسترو و نه ماندهای شان در شرایط تبعید دنبال فرام آوردن تشکلات یا احزاب توده ای در تبعید نبودند اما توانستند با بهره گیری از کادری قوی، و با ارائه برنامه ای مناسب حال جامعه آن روزشان به هنگام بازگشت به کشورشان از استقبال برخوردار گردند و کمیت شان را بهبود بخشند.

در ایران ما اگر برنامه سیاسی اجتماعی یک حزب یا تشکل سیاسی مورد استقبال روشنفکران و پیشروان جامعه قرار گیرد، این احتمال بسیار وجود دارد که بتوان کمیت حزبی را نیز در ایران در ابعاد میلیونی ترمیم و تامین کرد. اما این حزب برای رسیدن به این مهم در شرایط تبعید قبل از هر چیز نیاز به یک کادر قوی تولید فکری دارد. تشکیل کادر قوی حزبی امری نیست که بتوان در شرایط تبعید با ساده لوحی به دست «انتخاب دمکراتیک» سپرد بلکه باید گزینش کرد تا هم از ورود عناصر نامناسب و هم از نفوذ دستهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی به کادر حزبی بتوان جلوگیری کرد. «انتخاب دمکراتیک» حتی در تشکیل تشکلات فرا حزبی و فرا گروهی نیز به همان دلیل که ذکر شد به صلاح نیست

و لازم است که بجای آن «اجماع» بعمل آید.

سخن آخر اینکه هیچ روشنفکری، هیچ استاد دانشگاهی هیچ دانشجویی حاضر نیست حتی بهترین برنامه ها را از دست یک کم سواد یا نیمه سواد حزبی دریافت کند. به تبع اینها، مردمی که چشم به دهان اینها دوخته اند نیز برای آن حزب یا تشکل سیاسی تره خرد نخواهند کرد.

mohsenkordi@hotmail.com

در ایران امروز، آخوندها میتوانند با تکیه با بخشهایی از جامعه، به دلایلی که ذکرش آمد در ظاهر مشروعی برای خود فراهم کنند.